



درنگی بر شخصیت‌پردازی در رمان «سرزمین جمیله»

پوهندوی دکتور روح الله دانشیار^۱، محمد نبی حقجو^۲ و محمد روشن^۳

^{۱،۲،۳}دپارتمنت زبان و ادبیات دری، پوهنځی تعلیم و تربیه، پوهنتون بامیان، بامیان، افغانستان

ایمیل: rudanishyar@gmail.com

چکیده

هدف این مقاله، معرفی شخصیت‌های رمان «سرزمین جمیله»، نحوه شخصیت‌پردازی و رفتار آن‌ها در مناسبت‌های اجتماعی و فرهنگی است که با استفاده از روش مروری روایتی، مبتنی بر تحلیل و توصیف، هدف تحقیق را دنبال کرده و کاویده است. اهمیت تحقیق در این است که گامی است برای تحقیقات بیشتر و ضرور است که از این نظر بررسی و تحلیل گردد. رمان «سرزمین جمیله» اثر سیامک هروی یکی از نویسندگان معاصر افغانستان و یک رمان ریالیستی است که وقایعی جامعه افغانستان در دهه هشتاد قرن چهارده هجری شمسی را روایت کرده است. این تحقیق شخصیت‌ها را بر اساس جنسیت، سن، ایستایی و تیپیک بودن بررسی و تحلیل کرده و به شخصیت‌پردازی از راه نام، ظاهر و محیط پرداخته است. رمان «سرزمین جمیله» از نگاه شخصیت‌گزینی در ادبیات داستانی، داستانی است با رویکرد کلاسیک و شخصیت‌گزینی کلاسیک. شخصیت‌های داستان تیپیک و ایستا هستند و جریان داستان جریان غیرثابت می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: داستان؛ رمان؛ سرزمین جمیله؛ سیامک هروی؛ شخصیت؛ شخصیت‌پردازی

Reflection of Characterization in the Novel "Sarzamin-e- Jamila"

Ruhullah Danishyar¹, Mohammad Nabi Hagjo², Mohammad Roshan³

^{1,2,3}Department of Dari Language, Faculty of Education, Bamyān University, Bamyān, Afghanistan

Email: rudanishyar@gmail.com

Abstract

The purpose of this article is to examine the social and cultural behaviors of the characters in the novel *Sarzamin-e-Jamila*. The method of this reseache is narrative review and that is based on analysis and description, the research objective has been pursued and explored. The importance of the research is that it is a step for further research and it is necessary to examine and analyze it from this perspective. *Sarzamin-e-Jamila*, written by Siamak Heravi—one of Afghanistan's contemporary authors—is a realist novel depicting the events of Afghan society during the 1380s (solar calendar). This research analyzes the characters according to gender, age, stability, and typicality, and explores the techniques of characterization through their names, physical appearances, and environments. From the perspective of character selection in fiction, the novel follows a classical approach and features predominantly classical types of characters. The characters are largely stereotypical and static, contributing to an unstable narrative flow.

Keywords: Sarzamin-e- Jamila; Siamak Heravi; Story; Character; Characterization; Novel

مقدمه

الحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی أشرف الأنبیاء والمرسلین، نبینا و رسولنا محمد و علی آله وصحبه و من تبعهم بإحسان إلى يوم الدين و بعد:

در میان آثار و ژانرهای ادبی یکی از جذاب‌ترین و پر خواننده‌ترین ژانر رمان و داستان است که در میان اقشار مختلف جامعه بازتاب چشم‌گیر دارد و ذوق‌ها را برمی‌انگیزد و حال‌های ذهنی را دگرگون می‌کند. خواندن رمان و داستان به صورت کل رده‌های سنی نمی‌شناسد و هرکس چه بزرگ، جوان، نوجوان و کودک رمان و داستان می‌خوانند و این داستان خوانی می‌تواند اهداف گوناگون داشته باشد از قبیل سرگرمی، کسب اطلاعات، آشنایی با فن‌ها و فنون نوشتن این نوع ادبی، تحقیق، بررسی و تحلیل ابعاد مختلف محتوا و ساخت داستان، عادت به کتاب‌خوانی و... یکی از دلایل جذاب بودن این ژانر ادبی شخصیت‌ها و کشمکش‌های شخصیت‌ها است. کشمکش‌هایی که به واسطه گفتگو شکل می‌گیرد و از این طریق اعمال شخصیت‌ها تبارز پیدا می‌کند و «آنچه در شخصیت‌پردازی مهم است، شاید محتوای گفت‌وگو باشد، اما شکل ارائه آن نیز مشخص می‌کند که آیا کسی دلش می‌خواهد این محتوا را بخواند یا نه» (نانسی، ۱۳۹۸، ص. ۱۴۶)، بنابراین خوانندگان داستانی را بیشتر خواهد خواند که زبان استوار و گیرا داشته باشد و خواننده از خواندن داستان نه تنها دل‌زده شود که عطش خواندن پیدا کند.

از رمان‌های نویسندگان افغانستانی یکی رمان «سرزمین جمیله» اثر سیامک هروی است که این توفیق را یافته و خواننده زیاد دارد و دلیلش سه بار چاپ شدنش می‌باشد. این رمان اولین بار در سال ۱۳۹۱ خورشیدی در انتشارات زریاب کابل به چاپ رسید و چاپ سوم آن در سال ۱۴۰۲ توسط انتشارات امیری در کابل صورت گرفته است. این رمان نه بخش (فصل) و ۴۳۴ صفحه دارد.

در داستان و ادبیات داستانی شخصیت و شخصیت‌پردازی عنصری است که تمام ماجرا و کشمکش‌ها، جذابیت و دل‌بستگی‌ها و نفرت و بیزاری را رقم می‌زند. شخصیت و شخصیت‌گزینی و شخصیت‌پردازی پایه و اساس داستان است؛ لذا تحقیق حاضر با توجه نحوه شخصیت‌گزینی، شخصیت‌های رمان «سرزمین جمیله» را بررسی، معرفی و تحلیل می‌کند.

رمان «سرزمین جمیله» یکی از رمان‌های است که کمتر به ابعاد آن پرداخته شده است، از جمله شخصیت و شخصیت‌پردازی مورد کاوش قرار نگرفته است و این مسئله‌ای است که این تحقیق در حد وسعش باید به آن پاسخ دهد که شخصیت‌های رمان کیانند، چه نقشی در جامعه‌شان داشته‌اند، نویسنده چگونه شخصیت‌های آفریده‌اند و نحوه شخصیت‌پردازی و نقش آن‌ها چگونه است. بحث شخصیت و

شخصیت‌پردازی در رمان و داستان اصل است و درواقع رمان و داستان باشخصیت‌ها به وجود می‌آید و به واسطه‌ی اعمال و کشمکش‌های آن‌ها جریان پیدا می‌کند.

تحقیق، بررسی و تحلیل ابعاد ناشناخته رمان‌ها خیلی از حقایق درون جامعه را به لحاظ اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و رفتاری آشکار می‌سازد و بررسی و تحلیل شخصیت و شخصیت‌پردازی این نیز به راین قاعده استوار است و دارای اهمیت. از این‌که تاکنون به شخصیت و شخصیت‌پردازی رمان «سرزمین جمیله» اثر سیامک هروی پرداخته نشده ضروری است که به آن پرداخته شود و برای خوانندگان و اهل تحقیق معرفی گردد.

هدف این تحقیق آشنایی باشخصیت‌های رمان سرزمین جمیله، نحوه‌ی شخصیت‌پردازی در رمان و شناختن شخصیت‌ها و رفتار آن‌ها در مناسبت‌های اجتماعی و فرهنگی.

شخصیت و شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی یکی از پرمجاثرترین عنصر در ادبیات است و درکل دراین باره تحقیقات زیادی صورت گرفته است، ولی به صورت مشخص، تاکنون شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «سرزمین جمیله» را کسی تحقیق و بررسی نکرده است؛ بنابراین، تحقیق حاضر اولین تحقیقی است که دراین باره صورت می‌گیرد. لازم دانسته می‌شود به برخی از تحقیقاتی که نزدیک به این موضوع است، اشاره گردد.

محمد امیر عبیدی نیا و علی دلایی میلان (۱۳۹۱) به طبقه‌بندی شخصیت و بررسی شخصیت در حدیقه پرداخته‌اند و شخصیت‌ها را در حدیقه سنایی غزنوی بررسی کرده‌اند.

فریده خواجه پور و ذوالفقار علامی (۱۳۹۲) شخصیت‌های قالبی و شخصیت‌های نوعی، شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم رمان «نخل‌ها و آدم‌ها» بررسی و تحلیل کرده‌اند.

حمید عالی کرد کلائی و اکرم صفائی (بی‌تا) در مقاله‌شان با عنوان «بررسی شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یک شهر احمد محمود» انواع شخصیت را در رمان بررسی و تحلیل کرده‌اند.

گودرزی بیتا اسدالله زاده و ابراهیم ابراهیم تبار (۱۳۹۲) به شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «ملکوت» پرداخته‌اند و پیشینه‌ی شخصیت و شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی و انواع شخصیت در این رمان مورد مطالعه قرار داده‌اند.

زینب نوروزی و همکارانش (۱۳۹۳) در مورد شخصیت‌پردازی در ادبیات معاصر افغانستان تحت عنوان «تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در رمان بادبادک‌باز» به تحلیل جامعه‌شناختی رمان پرداخته‌اند.

بهرام شعبانی (۱۳۹۵) در مقاله‌اش «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان عقیل، عقیل» به توصیف ظاهر، زاویه دید، گفتگو... نکات مهمی شخصیتی شخصیت‌های رمان پرداخته است.

روش تحقیق

روش این تحقیق مروری است که محققین ابتدا به سراغ منابعی برآمده و پس از تهیه منابع، طبق اهداف تحقیق آن‌ها را مطالعه و یادداشت‌برداری کرده‌اند و بعد طبق اصول تحقیق مروری روایتی دسته‌بندی، ترتیب و تنظیم و بررسی و تحلیل آن‌ها پرداخته‌اند.

به تعداد ۴۰ عنوان کتاب و مقاله که به نحوی مرتبط با موضوع می‌نمود خوانده شد که از این میان ۱۵ منبع به دلیل کم اعتبار بودن و ارتباط نداشتن با موضوع کنار گذاشته شد و ۲۵ منبع انتخاب شد.

کتاب‌هایی که این تحقیق از آن‌ها بهره برده است از اهمیت علمی و ادبی لازم برخوردارند و نیز مقالاتی که در این تحقیق از آن‌ها استفاده شده است ارزش علمی تحقیقی دارند و در ژورنال‌های معتبر علمی نشر شده و قابل دسترس می‌باشند.

در این تحقیق از استراتژی جامع برای بازیابی داده‌ها و تحلیل درست استفاده شده است. کتاب‌های استفاده شده در این مقاله، دو ویژگی را باید می‌داشت: اول، جدیدترین ویرایش و دوم، از اهمیت علمی و ادبی لازم برخوردار می‌بود و از این جهت کتاب‌های استفاده شده در این تحقیق در بازه زمانی ۱۳۸۷ تا ۱۴۰۲ را شامل می‌شود. مقالاتی که گزینش شد نیز از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۵ را شامل می‌شود که در مطابقت باهدف تحقیق است و با استفاده از واژه‌های شخصیت و شخصیت‌پردازی از ژورنال‌های مروری هم‌تا صورت گرفته است.

معیارهای شامل سازی در کتاب‌ها: نخست، جدیدترین ویرایش، دوم، اهمیت علمی و ادبی.

معیارهای شامل سازی در مقاله‌ها: نخست، اعتبار علمی و تحقیقی، دوم، بازه زمانی یعنی از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۵، سوم مرتبط بودن با موضوع.

معیارهای حذف کتاب‌ها و مقاله‌ها: نداشتن اعتبار علمی و ادبی و نداشتن ارتباط لازم با این تحقیق. داده‌های استخراج شده از طریق کدگذاری مطالب در یک جدول صورت گرفته است که این جدول، روش پذیرفته شده برای دسته‌بندی و بررسی نظام‌مند داده‌های مرتبط با عنوان تحقیق می‌باشد. جدول موردنظر شامل زمینه‌های از پیش تعریف شده می‌باشد چون: نویسنده، سال نشر، محتوای منابع، مرتبط بودن محتوا با عنوان تحقیق، طرح تحقیق و محدوده آن.

برای اینکه از کیفیت و درست بودن مطالعات انجام‌شده، مطمئن باشیم، از چارچوبی ارزیابی کیفیت مبتنی بر ابزار ارزیابی روش‌های مختلط MMAT استفاده شد. این ارزیابی مبتنی بود بر پایه‌های اصلی روش‌شناختی. ازجمله طرح پرسش واضح و مرتبط با موضوع، شفافیت در جمع‌آوری داده‌های مستخرج از کتاب‌ها و مقالات و روش تحلیل آن منتج به نتیجه‌ی ملموس شود. البته به‌جای استفاده از سیستم نمره دهی کامل MMAT، مطالعات به گونه‌ی کیفی بررسی گردید تا ضعف‌های عمده روش‌شناختی شناسایی گردد.

در این تحقیق محدودیت‌هایی که با آن روبه‌رو شدیم عبارت‌اند از: زمان‌گیر بودن تهیه کتاب‌ها، سرعت‌پایین اینترنت، نداشتن برق دوام‌دار، چشم‌پوشی از بخش‌های موضوع مورد مطالعه که برای غنای این تحقیق لازم بود.

یافته‌ها

در این بخش به شخصیت و شخصیت‌پردازی رمان سرزمین جمیله پرداخته می‌شود و شخصیت‌های داستان از زاویه‌های مختلف موردبررسی قرار می‌گیرد که لازم پیش از وارد شدن به اصل موضوع فشرده رمان را بیاوریم.

فشرده رمان

در این رمان پرویز شخصیت اصلی است، وی شاگرد سال سوم طب از ولایت نیمروز است که برای اجرای پروژه‌ای سروی مناطق فیروزکوه به ولایت غور می‌رود و در سرزمین غور با افراد بسیار متفاوتی ملاقات و برخورد می‌کند. در اولین برخورد، وی با کمال خان که نمادی از محبت و مهربانی است، هم‌سخن می‌شود و این هم‌سخنی در نزدیکی غروب آفتاب فیروزکوه در یک چای‌خانه اتفاق می‌افتد. فردای آن روز بازم با او ملاقات می‌کند و سخن‌های کمال خان و زیبایی قریه، پرویز را به خود جذب می‌کند و از زیبایی‌های طبیعت روستای کمرسبز دل‌شاد می‌شود و تحت تأثیر کلام و مهربانی کمال خان قرار می‌گیرد. دومین دیداری که برای پرویز تأثیرگذار واقع می‌شود، دیدن تهمینه با گردن زخمی است که توسط منصور خان در انظار عموم زخمی شده بود. پرویز وقتی تازه به روستای کمرسبز رسیده بود و هنوز عرق راه از تنش نخشکیده بود که از ظلم منصور خان شنید و ظلم او را دید و نمونه آشکار آن ظلم و بی‌رحمی، گردن زخم دار تهمینه بود که نزد پرویز برای درمان آمده بود و در جریان طبابت زخم‌های تهمینه چشمی پرویز به‌صورت تهمینه افتاد. این دیدار برای پرویز تأثیرگذار واقع شد و تحول درونی پرویز را رقم زد که این تحول درونی نتیجه‌اش عشق تهمینه در قلب پرویز است و تمامی ماجرای

رمان از آن به بعد حول پرویز و تهمنه می چرخد و در راه رسیدن پرویز به تهمنه؛ منصور خان همان که زخم بر دل و گردن تهمنه انداخت، یکی از کسانی است که باعث ایجاد سد در راه پرویز می شود. البته قبل از این که منصور خان برای رسیدن پرویز به تهمنه مشکلی ایجاد کند، بهادر خان یکی از فرماندهان کوه گرد و یاغی از تهمنه خواستگاری می کند و قبل از آن که دوباره به روستای کمرسبز برگردد توسط مصطفی و جمعه بولاغ، افراد منصور خان در نر کوه کشته می شود.

پرویز به خاطر آن که مردم در اجرای پروژه سروی توبرکلوز یا سل، فلج اطفال و... امراض ساری همکاری کنند، وعده برق رسانی و آب رسانی را به مردم می دهد و به خاطر همین امر، هم مردم و هم فرماندهان خودمختار، مثل منصور و بهادر دست وی را نمی گیرند، ولی پرویز با این بهانه به فعالیت خویش ادامه می دهد.

منصور پس از کشتن بهادر خان چشم به تهمنه می دوزد و در زمانی که انجینیرانی برق و آب تازه به کمرسبز رسیده بودند، یک شب مهمان کمال خان می شود و از محسن و کمال، تهمنه را با تهدید خواستگاری می کند و برای هرچه سریع تر تمام شدن پروژه به انجینیران نیز هشدار می دهد و جمعه بولاغ را با بیست نفر دیگر مأمور نظارت کار اجباری کوچک و بزرگ به خاطر زودتر تمام شدن کار پروژه و فراهم شدن عروسی وی با تهمنه می کند و پرویز را که فهمیده بود یکی از خاطرخواه های تهمنه است با خود به فیروزکوه می برد و در تاریک خانه ای حبس می کند.

در پایان رمان حوادثی فراتر از انتظار خواننده اتفاق می افتد و خواننده رمان را غافل گیر می کند و هنگامی که منصور خان بساط عروسی پهن کرده بود و قرار بود همه چیز پایان یابد، جبار خان هم قریه گی بهادر و تهمنه و برادر عثمان دمبوره چی پیدا می شوند و افراد منصور را از بین می برند و در دیگ های جوشان می اندازند و تهمنه را فراری می دهند. امارت منصور خان را به آتش می کشند. در آن زمان جبار، پرویز را از زندان منصور به قرارگاه خود می برد و پس از دو روز او را به ارباب محسن و کمال خان تحویل می دهد. عثمان در شبی که جبار به منصور و افرادش شبی خون می زند تهمنه را به نیمروز می برد.

منصور پس از آن که تمامی داروندارش را از دست می دهد نزد والی می رود و از والی درخواست کمک می کند، اما والی به وی کمک نمی کند. منصور که از تمام اقتدارش حالا فقط یک دلاور شاعر دارد و شش سوار دیگر با ناامیدی از دفتر والی برمی گردد. دلاور وی را به بهانه ای می کشاند لب دریا و در همان جا اربابش را با چاقو می کشد و لاشه اش را در آب می اندازد.

داستان هم پایان بسته دارد و هم پایان باز؛ پایان بسته از آن جهت است که پرویز به ته‌مینه می‌رسد و همه شخصیت‌های شروری که در اول داستان با آن روبه‌رو بود از بین می‌روند؛ ولی پایان باز دارد از آن جهت که خطرناک‌تر از منصور و بهادر، جبار خان است و او سرنوشتی معلومی ندارد و فقط در آخر داستان، اشاره‌ای به او شده است که جبار خان قرار است به پروسه صلح بپیوندد، ولی این که می‌پیوندد یا نه معلوم نیست. از آن طرف نیز پرویز که حالا از فیروزکوه و کمرسبز سالم برگشته است، معلوم نیست که آیا دلاور خان شاعر که اکنون در جای منصور نشسته او را راحت خواهد گذاشت؟ آیا دلاور شاعر بلای جان، جبار و مردم کمرسبز نخواهد شد؟ فضای داستان پر از جنگ و نفرت است و لذا گمان می‌رود که باقی‌ماندگان شخصیت‌ها، تهدیدی هستند برای زندگی دیگران. اگر دلاور شاعر و جبار در پایان داستان به پروسه صلح می‌پیوستند، بسته بودن پایان داستان را نشان می‌داد، ولی حالا نسبت به همه شخصیت‌ها به دیده تردید نگریسته می‌شود و احتمال وقوع وقایع فجیع‌تر از گذشته وجود دارد.

شخصیت و شخصیت‌پردازی در ادبیات داستانی

شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان یکی از عناصر اساسی در ادبیات داستانی است، یعنی هرچه شخصیت‌های داستان پرورش یافته و پویا باشند، همان اندازه داستان پرتیر و پرمحتوا جلوه می‌کند. شخصیت «عبارت از اشخاصی هستند که با اعمال و گفتار خود، رمان را به وجود می‌آورند» (شمیسا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳). دقیقان شخصیت را این طور تعریف کرده است: «شخصیت عبارت از مجموعه غرایز، تمایلات، صفات و عادات فردی است، یعنی مجموعه کیفیات مادی، معنوی و اخلاقی‌ای که حاصل عمل مشترک طبیعت اساسی و اختصاصات موروثی و طبیعت اکتسابی است و در اعمال و رفتار و گفتار و افکار فرد جلوه می‌کند و از دیگران متمایز می‌سازد» (دقیقیان، ۱۴۰۰، ص ۳۵). در هر دو تعریف بالا شخصیت انسان است و در تعریف که در پی می‌آید چیزهای دیگر افزوده می‌شود: «اشخاص ساخته‌شده‌ای (مخلوقی) را که در رمان و نمایشنامه و... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند. مخلوق ذهن نویسنده ممکن است همیشه انسان نباشد؛ حیوان، شیء، طبیعت و هر چیزی دیگر را شامل شوند» (میر صادقی، ۱۳۹۴، صص ۳۵۰-۳۵۱). نظر به گفته‌ی میر صادقی شخصیت در ادبیات و به خصوص در ادبیات داستانی، همیشه انسان نیست؛ بلکه این شخصیت در ادبیات می‌تواند انسان، حیوان، آب، هوا، شیء و هر چیزی دیگری باشد؛ همچنان وایتلی کرول می‌نویسد که «البته لازم نیست شخصیت‌ها آدمیزاد باشند. می‌توانند ربات، جانور، قارچ سمی یا روح باشند، اما هرکه و هرچه باشند باید واقعی به نظر برسند» (کرول، ۱۴۰۲، ص ۷۸) و نویسنده بنا

به ضرورت و طرز تفکر خویش از آن استفاده کرده و شخصیت آفرینی می‌کند و «هدف شخصیت، نیروی محرکه داستان است. نیرویی تولید می‌کند که شخصیت را پیش می‌راند و نمی‌گذارد او عاطل و باطل یکجا بنشیند. هدف شخصیت ممکن است به یکی از این دو شکل باشد: یا شخصیت می‌خواهد به چیزی برسد یا از چیزی فرار کند» (جیمز اسکات، ۱۴۰۱، ص. ۴۰).

با این توضیح مختصر از شخصیت حالا رمان سرزمین جمیله بررسی می‌گردد.

شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «سرزمین جمیله»

شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «سرزمین جمیله» بیشتر با رویکرد کلاسیک است تا با رویکرد مدرن؛ اما نگاه محتوایی رمان انسان را به سوی مدرنیته شدن جهان درونی رمان رهنمون می‌کند. چون این رمان از نگاه شخصیت‌پردازی، رمانی است با شخصیت‌های سنت باور و شخصیت‌هایی که در طول داستان، اگر در ابتدا خوب‌اند الی آخر خوب و اگر در ابتدای داستان بداند تا آخر بد می‌مانند که این یکی از خصوصیات شخصیت‌های رمان در مکتب کلاسیک است، بنابراین می‌توانیم شخصیت‌پردازی در این رمان را از نوع شخصیت‌پردازی کلاسیک بدانیم، زیرا یکی از مختصات ادبیات معاصر تحول‌پذیری شخصیت‌های رمان است که در این رمان دیده نمی‌شود (فروزنده، ۱۳۸۸، ص. ۱۵۷-۱۶۳).

نحوه شخصیت‌گزینی

نحوه شخصیت‌گزینی در ادبیات داستانی (رمان‌ها) متفاوت است؛ گاهی شخصیت‌ها ثابت‌اند و گاهی شخصیت‌ها متغیر که در هر دو صورت شخصیت‌ها هستند که روایت داستان را تشکیل می‌دهند و باعث به وجود آمدن داستان می‌شوند. «قهرمان داستانی که از اول داستان تا به آخر ثابت بماند و از نظر فکری و روحی تغییری در وی دیده نشود به این گونه شخصیت در داستان شخصیت ثابت گویند و به شخصیتی که در جریان داستان، ناگهانی یا تدریجی دچار تحول شود به این گونه شخصیت در داستان شخصیت متغیر می‌گویند» (شمیسا، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۳). نحوه شخصیت‌پردازی در رمان «سرزمین جمیله» عموماً ثابت‌اند. این که چرا شخصیت‌های این رمان از جمله‌ی شخصیت‌های ثابت‌اند در عنوان جداگانه‌ای زیر عنوان شخصیت‌های ایستا و تپیک بحث مفصلی صورت گرفته است، بنابراین به لحاظ ثابت بودن شخصیت‌های داستان نحوه شخصیت‌پردازی در این رمان، از نوع شخصیت‌پردازی کلاسیک است، اما از آنجاکه شخصیت‌های داستان از میان طبقه پایین جامعه انتخاب شده، نحوه شخصیت‌پردازی در این رمان از نوع شخصیت‌پردازی مدرن محسوب می‌شود و از هردو مکتب

کلاسیک و مدرن بهره گرفته و روایت داستانی رئالیستی را ساخته است (عبداللہیان، ۱۳۸۱، ص ۴۱۶-۴۲۴).

شخصیت می‌تواند، رسم و عنعنات، خصلت فردی نیروهای طبیعی و اجتماعی نیز باشد. «شخصیت بنا بر تقسیم‌بندی‌ای. ام. فورستر، به شخصیت ساده و شخصیت جامع تقسیم می‌شود. شخصیت ساده یک‌بعدی است و خصلت ویژگی مشخصی را نشان می‌دهد و شخصیت جامع چندبعدی است و خصلت‌های خوب و بد و عام و خاص را توأم تصویر می‌کند» (میر صادقی، ۱۳۹۴، ص ۳۵۱). در این رمان شخصیت‌ها بازتاب‌دهنده اخلاق فردی و اجتماعی در مکان رمان است، اما نوع شخصیت‌پردازی را اگر تک‌تک موردبررسی قرار دهیم، شخصیت‌های داستان شخصیت‌های ساده هستند، زیرا هر شخصیت بازتاب‌دهنده یک نوع خصلت در جامعه است و به لحاظ تعدد شخصیت، شخصیت‌ها در تقابل اند چون اگر شخصیتی با خصوصیات مثبت داریم، شخصیتی با خصوصیات منفی نیز داریم. این تقابل در طول رمان وجود دارد که تقابل و نابرابری شخصیت‌ها را در جامعه نشان می‌دهد. مجموعه خصوصیات منفی در جامعه وقتی مقابل نیروی مثبت جامعه قرار می‌گیرد باعث ایجاد نابرابری و خشونت در جامعه می‌شود و در رمان وقتی این دونیرو در تقابل قرار می‌گیرد کشمکش و تنش را در داستان به وجود می‌آورد که در ایجاد داستان ضروری است. در این رمان نیروی شر و شخصیت‌هایی که خصوصیات منفی دارند به مراتب بیشتر از شخصیت‌های مثبت و شخصیت‌هایی هستند که خصوصیات مثبت و نیک دارند، بنابراین شخصیت‌های رمان «سرزمین جمیله» در فرد خود شخصیت‌های ساده و تک‌بعدی است، اما در کل رمان و جمع شخصیت‌ها، شخصیت‌ها چندبعدی هستند و خصلت‌های زشت و پسندیده را هم‌زمان در قالب داستان و داستانک‌های درون داستان بیان می‌کند، یعنی داستان تقابل زشت و خوب است.

شخصیت‌های اصلی یا محوری رمان

شخصیت‌های اصلی در داستان سه نوع‌اند: شخصیت اصلی مثبت، شخصیت اصلی منفی و ضدقهرمان (جیمز اسکات، ۱۴۰۲، صص ۵۲-۵۳) و در رمان «سرزمین جمیله» (پرویز و تهمینه) دو شخصیت اصلی مثبت داستان هستند. شخصیت‌های اصلی یا محوری رمان عبارت از شخصیت‌هایی‌اند که رمان حول محور زندگی آنان چرخیده و اصل رمان را قصه زندگی آنان تشکیل دهد (<https://shaer.ir>). «مهم‌ترین نکته‌ای که باید درباره شخصیت یک داستان بدانیم این است که او چه می‌خواهد» (کمپتون، ۱۴۰۱، ص ۱۶۸) و چه می‌کند. در رمان «سرزمین جمیله» پرویز پسری است که با کوله‌بار غم و اندوه و از دست دادن پدر، برادر و بی‌خانمانی، به اثر طوفان ریگ، سال سوم پوهنتون طبی را ترک کرده و

برای دریافت لقمه‌ای نان پس از جابه‌جایی خواهر و مادرش در خانه کاکای خود، برای سروی بیماری‌های واگیر رهسپار سرزمین باستانی و فراموش‌شده‌ی غور می‌شود. در آنجا با تهمینه شخصیت دوم رمان معرفی می‌شود و این ماجرای عشق و خدمت تا پایان رمان روایت‌های تلخ و شیرینی از زندگی در سایه جنگ و نبود حکومت کارا را به تصویر می‌کشد.

معرفی نام و عناوین شخصیت‌ها

در شخصیت‌پردازی یا ادبیات داستانی نام و عناوین شخصیت‌ها مهم است و شخصیت به واسطه نام و شغل و اعمالش شناخته می‌شود. در کتاب «شخصیت‌پردازی پویا» از نانسی کرس می‌خوانیم: «نام، یکی از عناصر اصلی رمان است که می‌تواند هم معرفی‌کننده داستان و هم معرفی‌کننده جامعه و محیط زندگی شخصیت داستان باشد. گاهی انتخاب نام سلیقه نویسنده و گاهی انتخاب نام، دقت نویسنده در طراحی پی‌رنگ دقیق داستان را نشان می‌دهد» (کرس، ۱۳۹۸، صص ۵۶-۶۰) و «آنچه شخصیت‌ها را می‌سازد اعمالشان است» (ژان میشل، ۱۴۰۲، ص ۱۰۳). در رمان «سرزمین جمیله» با اسامی روبه‌رو می‌شویم که دقیقاً بازتاب‌دهنده پی‌رنگ داستان و جامعه حاکم در داستان است؛ شخصیت‌های اصلی چون: تهمینه، پرویز، کمال خان، منصور خان، بهادر، جمعه‌بولاغ و... و شخصیت‌های فرعی چون: مصطفی، سلیمان و... هرکدام دقیقاً بیان‌کننده فرهنگ، سنت و باورهای حاکم در جامعه است. علاوه بر شخصیت‌های اصلی، شخصیت‌های فرعی نیز در داستان نقش دارند و «می‌توانند هم آنی و هم رو به رشد باشند، باینکه نقش خاص آن‌ها در داستان تقویت نقش اصلی است، داستان‌های خاص خود و مجزا نیز دارند» (بیشاب، ۱۳۹۱، ص ۲۰۱).

عنوان (وظیفه یا شغل) شخصیت داستان مبحث مهم و اساسی و از مفاهیم کلیدی ادبیات داستانی است و بدون آن معرفی کامل شخصیت، داستان ناقص است و بدون تعریف جزئیات شخصیت‌ها داستان، شناخت آن زیر پرسش می‌رود و پیام مختل می‌گردد. در ادبیات رسالت‌مند جهت انتقال پیام؛ می‌توان گفت که شغل شخصیت‌های داستان به همان اندازه در رمان مؤثر و مهم است که نام آن‌ها در داستان. شغل شخصیت اصلی داستان بر اساس نیاز جامعه و ادبیات رئالیستِ سروی بیماری مشخص شده است که در میانه داستان، جهل حاکم مسیر شغلی شخصیت داستان را نیز تغییر می‌دهد.

پرویز

پرویز جوان بیست و دوساله با اصالت نیمروزی در داستان است و شخصیت اصلی داستان می‌باشد. حدود ۶۷۰ مرتبه نامش در سراسر داستان ذکر شده و پربسامدترین نام در داستان است. پرویز را غم و

اندوه زمان، جورِ جغرافیا و تاریخ پیشین وی انسانی نسبتاً منزوی و خجالتی به بار آورده است، چنان‌که از زبان او در داستان آمده است:

«توفان ریگ مرا به اینجا کشاند. یک روز برایم زنگ زدند و گفتند هرچه زود به نیمروز بروم. برایم گفتند که توفان زادگاهت را در ریگ مدفون کرده است. فوری درس را رها کردم و به نیمروز رفتم. وقتی به محلی که قریه ما در آن قرار داشت رسیدم، از قریه و مردم آن چیزی نیافتم، همه جا ریگ می‌مانست. خانه خود را از نشانی یک درخت ناجو که در مقابل توفان ایستادگی کرده بود، یافتم و با کمک چند نفر از حکومتی‌ها که از زرنج رسیده بودند، شروع به دور کردن خروارها ریگ و ماسه کردم. دو روز تمام، ریگ دور می‌ریختم تا راهی به کلکین خانه باز شد. وقتی به داخل خانه رفتم، مادر و خواهرم را بی‌رمق یافتم. نفس می‌کشیدند و زنده بودند؛ اما از پدر و برادر کوچکم درکی نبود. بعد معلوم شد که پدر و برادر کوچکم که به سرزمین‌ها رفته بودند با آغاز ناگهانی توفان راه را گم کردند و هرگز به خانه نرسیدند. از بس ریگ بر سر و تن قریه ریخته بود، جایی برای پالیدن و جود نداشت. ده روز تمام بر روی ریگ‌های داغ، این سو آن سو آن‌ها را نیافتم. جست‌وجو فایده‌ای نداشت و یافتن آن‌ها محال بود. مردمی که برای پیدا کردن نزدیکان خود آمده بودند، فقط توانستند از بعضی خانه‌هایی که ریگ در آن‌ها نفوذ نکرده بود، تعدادی را نجات دهند» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۱۲).

بنا بر عواملی که در بالا ذکر شد، پرویز از ابتدا تا به آخر رمان دارای شخصیت روحی منزوی است و حالا که روزگار وی را به کمرسبز رسانده، به خیرخواهی مردم «کمرسبز» قامت راست کرده است. جوانان افغان همواره برای تأمین معیشت زندگی و رفع نیازهای اولیه زندگی، خودشان را به خطر می‌اندازند و پرویز یکی از نمایندگان این جمع در همین داستان است. پرویز از کشته شدن چند جوان در راه پرخطر مهاجرت، به صورت قاچاقی که می‌خواستند به ایران بروند که خود نیز در آن جمع حضور دارد، یاد می‌کند:

از پوهنتون تاجیل گرفتم و با چند نوجوان دیگر، خواستم برای کار کردن به ایران بروم، اما در سرحد، مرزبانان ایرانی به سوی ما شلیک کردند و چند نفر از همراهانم را کشتند. دوباره به زرنج برگشتم. چند روزی آنجا ماندم. بعد کسی برایم مشورت داد که به آگهی یک مؤسسه برخوردم که شخصی را با تعلیمات ابتدایی طبی برای کار در فیروزکوه نیاز داشتند. رفتم و درخواست دادم. آن‌ها با من مصاحبه کردند و گفتند که کار در فیروزکوه سخت است و از

همین رو با وجود معاش خوب چند ماه می شود که کسی برای این کار حاضر نشده است. به کاکایم تلیفون کردم و قضیه را شرح دادم. (هروی، ۱۴۰۲، ص. ۱۳).

پنهان کردن تعداد اشخاص و گفتن شمارش مبهم «چند نفر» بیانگر وضعیت فجیع جوانان به خاطر بی کاری موجود در افغانستان است و چنان که پرویز مجبور شد، برای امرار معاش به صورت قاچاقی، راه مهاجرت را انتخاب کند و از رگبار مرزبانان ایران به سختی جان سالم بدر آرد. در مرزهای میان افغانستان و ایران، افرادی در شبانه روز یا توسط رگبار تفنگ یا توسط گرما و سرما یا گرسنگی و یا گروگان گیرها در مسیرهای قاچاقی جانشان را از دست می دهند.

پرویز در میان چنین مردمی چگونه از عشق سخن بگوید؟ اینجا تنها چیزی که از کوچک و بزرگ به تکرار شنیده می شود؛ راهزنی، دزدی، رشوه (شیرینی)، تفنگ و... است. پرویز در میان چنان انسان هایی به جست و جوی نان و عشق است و پایان هالیوودی داستان که همانا رسیدن پرویز به تهمینه است که این امر ممکن است دو وجه داشته باشد: یک، این که نویسنده به پایان فجایع موجود امیدوار بوده و خیر را نسبت به شر پیروز نموده است و دو، برای آن که خواننده پس از خواندن این همه مصیبت و غم، در پایان داستان با یک خبر خوش، خیالش راحت شود و در میان این همه دغدغه زندگی در افغانستان با خیال راحت تر داستان را ببندد و به داستان زندگی خویش بپردازد.

تهمینه

تهمینه در رمان «سرزمین جمیله» عنوان دومین شخصیت داستان را دارد. گرچند به لحاظ خلق تنش و ماجرای داستان تهمینه عنوان دومین شخصیت داستان را به خود اختصاص داده است، اما بسامد تکرار نام این شخصیت داستان در پنجمین شخصیت پربسامد در رمان است (نام تهمینه حدود ۲۸۶ مرتبه در داستان تکرار شده است)، زیرا داستان با شیوه رئالیستی بیان شده است و در واقعیت جامعه داستانی، نام گرفتن و نام بردن زن در مجالس به گونه ننگ شمرده می شود و گرفتن نام زنان در مجالسی که زن را ناموس خویش می دانند یک نوع بی حیایی و بی عفتی را نشان می دهد و ازاین سبب، نویسنده رمان با در نظر داشت بافت فکری جامعه از آوردن تکراری نام تهمینه خودداری کرده است. در اوایل داستان از تهمینه بیشتر نام برده شده است و این نام بردن به آن لحاظ است که تهمینه را هنوز خردسال می داند. در ادامه داستان که تهمینه عنوان دختر دم بخت را به خود می گیرد، از تکرار نام وی جلوگیری شده و بیشتر تمرکز بر خواستگاران تهمینه می شود.

منصور خان

منصور خان یکی از شخصیت‌های شرور رمان است و در داستان، پس از پرویز و ته‌مینه یکی از شخصیت‌های پربسامد است. منصور خان در این داستان نقش منفی دارد و در طول داستان، سدی است برای نرسیدن ته‌مینه و پرویز باهمدیگر. حدود ۴۴۶ مرتبه نام این شخصیت در داستان تکرار شده است. او از همان ابتدای داستان ستمکار است و با ستمش معرفی می‌شود:

«همان مردی که با نفرهای مسلحش در راه به ما سر خورد، امروز خواهرزاده‌ام را شلاق‌کاری کرده است.»

پرویز با تعجب پرسید:

چرا... به چه جرمی؟

به جرم کوه رفتن.

برای مردها جرم نیست، اما برای ته‌مینه ما جرم است. چند بار برایش گفتم که جوان شده است، به کوه نرود، اما گپ‌های من به گوشش نخلید. تا این‌که به گیر منصور خان خدا نا ترس افتاد. چه کنم خواهرزاده‌ام وحشی است. ترسی از هیچ‌کس و چیزی ندارد؛ مانند دیگر دخترها، دختر چهاردیواری نیست» (هروی، ۱۴۰۲، ص. ۲۵).

منصور خان یکی از شخصیت‌های زور آور در رمان است که خودش حاکم است و زندان شخصی دارد: والی، قوماندان، فرمانده ناتو، وکیلان و... افراد مشهور حکومتی و غیر حکومتی غور را با دستان خویش می‌چرخاند. زورگیری، قاچاق انسان و قاچاق اسلحه می‌کند. آثار باستانی را با تبانی ایرانی‌ها و پاکستانی‌ها بیرون کشیده و به خارج از کشور انتقال می‌دهد. خلاصه، منصور خان، زشتی‌ای یافت نمی‌شود که انجام ندهد، به دوستی‌اش پایبند نیست. او بهادر خان رفیقش را به دالر می‌فروشد و در یک عمل ناجوانمردانه و کمین از بین می‌برد. منصور خان با این همه زشتی و پلشتی، خواستگار و عاشق ته‌مینه نیز است. ته‌مینه‌ای که نماینده‌ی زنان جسور در سرزمین خویش است و می‌خواهد خلاف عرف جامعه، شریک و همراه زندگی‌اش را خودش انتخاب کند، ولی جریان زندگی برخلاف خواسته‌های او در حرکت است. منصور خان نیز که با ته‌مینه آرزوی ازدواج اجباری دارد و در این راه تمام دارایی، شأن و حاکمیت و در یک کلام همه چیزش را از دست می‌دهد و در آخر توسط غلام و دبیرش که «دلاور شاعر» نام دارد کشته می‌شود.

در این داستان، منصور خان است، نمادی از نارفتی، عهدشکنی، ظلم و بیدادگری است. او «بهادر خان» را به خاطر پول از بین می‌برد. دوسگی که نمادین است و در رمان به خاطر برادری باهم نمی‌جنگند توسط منصور خان کشته می‌شوند که در داستان به شکل آمده است:

... منصور، جمعه بولاج را صدا کرد و برایش گفت که تفنگش را بدهد. جمعه به عجله تفنگش را از شانه پایین کرد و به دستش داد. او تفنگ را گرفت و با کشیدن قید آن به‌سوی سگ‌ها نشانه رفت و با یک رگبار هردو را نقش زمین کرد. سگ‌ها ناگهان در کنار هم افتادند و درحالی‌که چشم‌هایشان به یکدیگر دوخته شده بودند، جان دادند. بعد از شلیک گلوله‌ها و درهم غلتیدن سگ‌ها سکوت سنگینی در حویلی بزرگ سایه افکند لحظه‌ها به‌تندی می‌گذشت، همه به‌ت زده به سگ‌هایی نگاه می‌کردند که نچنگیده بودند و کشته شده بودند. منصور ناگهان با صدایی بلندی سکوت را شکست: پول‌هایتان را بردارید! مسابقه بدون برد و باخت خلاص شد. (هروی، ۱۴۰۲ صص ۱۰۰-۱۰۱).

منصور خان دو برادر را به خاطر خوش‌گذرانی خویش و آزمودن اسلحه از بین می‌برد. رفیق و به‌گفته‌ی خودش برادرخوانده‌ی خویش بهادر خان را از بین می‌برد و آخر، دلاور شاعر به خاطر بی‌مصرف شدن و نداشتن سرمایه، شآن و شوکت «منصور خان» حامی و ارباب خویش را می‌کشد. این‌گونه به حکومت خود خوانده منصور خان، نقطه‌ای پایان می‌گذارد.

ارباب محسن

ارباب محسن کلان قوم و ارباب منطقه‌ی روستای کمرسبز و مامای تهمینه است و در ساختار شخصیت و پرورش تهمینه حیثیت پدر را دارد چون از پدر او در داستان چیزی نیامده است و همچنان مادرش بعد از تولد او از دنیا می‌رود که در داستان چنین آمده است: «... مادرش مثل مادر من - که مرا زایید و مُرد- مرده است» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۶۴). با این حساب ارباب محسن را می‌توان یکی از مدرن‌گرایان قریه کمرسبز عنوان کرد، چون وی تنها شخصیتی است که در آن قریه با تاریخ گذشته آشنایی دارد و اهل مطالعه است و در تربیت فرزندش هم آنچه در کمرسبز امکان داشته دریغ نکرده است و تهمینه که یکی از فرزندان او است در عین شجاعت، سواد خواندن و نوشتن را از او یاد گرفته است.

ارباب محسن برای خیر و صلاح منطقه از هیچ تلاشی دریغ نورزیده و با آمدن پرویز در آنجا تلاش دارد تا قریه را از وجود برق بهره‌مند نموده و از وجود بیماری‌ها ایمن گرداند. از ارباب محسن در طول رمان با نام محسن و ارباب محسن حدود ۳۷۰ مرتبه نام‌برده شده است البته این بسامد نام محسن است نه سمتش که گاهی به‌عنوان ارباب نیز در طول رمان از وی یاد شده است.

ارباب محسن به پرویز، داستان جمیله را قصه می‌کند و سرزمین غور و فیروزکوه را سرزمینی نجات‌یافته توسط جمیله معرفی می‌کند و از چگونگی تاراج میراث‌های فرهنگی و باستانی این سرزمین به دست منصور و همنوعانش شکایت دارد و توضیح می‌دهد که چگونه برای حفظ این فرهنگ نیاکان ما از جمله «جمیله» جنگیده است. فشرده این که ارباب محسن نمادی از وجدان آگاه و خفته قشر پایین جامعه است که خیلی چیزها را می‌داند و می‌فهمد؛ ولی قدرت و توان آن را ندارد تا برای زنده کردن آرمان‌هایش حرکت کند.

کمال خان

کمال خان عنوان چهارمین شخصیت پربسامد در داستان را دارد که نام وی حدود ۳۱۳ مرتبه در طول داستان ذکر شده است. ابتدای داستان پس از معرفی پرویز با کلمات کمال خان آغاز می‌شود و پرویز در مدت روایت داستان در خانه کمال خان زندگی می‌کند. کمال خان برادر ارباب محسن است و به خاطر دوستی خویش با کاکای پرویز در طول داستان با پرویز همکاری می‌کند. این روایت دوستی تفنگ سالار و اهل قدرت و روایت دوستی یک عامی و اهل شعور و درک، نکته‌های پندی زیاد دارد که خواننده آگاه از آن، برداشت‌های گوناگونی را خواهد داشت.

بهادر

بهادر ششمین شخصیت پربسامد و مهم در داستان است که در خلق ماجراهای داستان و جهت تکمیل محتوای داستان وارد صحنه داستان شده است. نام بهادر در طول داستان حدود ۲۷۲ مرتبه ذکر شده است. درحالی که در داستان نقش بسیاری نداشته و بعد از حضورش در داستان توسط منصور خان از بین می‌رود. در رمان او را چنین معرفی کرده است:

«بهادر سی سال عمر داشت، مرد لاغراندازی بود. دست و پای دراز و استخوانی داشت. بینی‌اش دراز بود و چشم‌های ریز و فرورفته‌ی داشت. لب‌هایش هم خشک و ترک‌خورده بودند و بروت‌های کم‌پشت و نازکی داشت. کلاه پگلی بر سر گذاشته بود که از زیر آن موهای سیاه و درازش تاب‌خورده به گردن ریخته بودند و جمپر ابلق نظامی بالای پیراهن تنبان کرمی‌اش پوشیده بود. رنگ سیاه صورتش هم نشانه‌ی کوه‌گردی‌اش در زیر آفتاب بود» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۱۴۶).

بهادر از روستای کمرسبز است و به خاطر دوستی با منصور خان و رونق تجارت و کار و کسب منصور خان در کوه بالا شده و تفنگ به دوش گرفته است. بهادر خود نیز از عاقبت کارش راضی نیست، ولی

به حضورش در کوه و کمر ادامه می‌دهد. با آخرین حضورش در کمر سبز از تهمینه خواستگاری می‌کند و از کار و فعالیت پرویز در منطقه‌اش بسیار خوش حال است و می‌خواهد پس از عروسی با تهمینه به پروسه صلح بپیوندد و مانند منصور خان بر کوه و دره حاکمیت داشته باشد، اما قبل از رسیدن به خواسته‌اش در کمینگاه مصطفی و جمعه‌بولاغ مأمورین منصور خان با یازده نفر از سوارانش از بین رفت. خلاصه بهادر در این داستان بیشتر نقش قربانی تفنگ و دوستی را بازی می‌کند و روایتگر وضعیت عمومی جامعه در آن زمان است.

جمعه بولاغ

جمعه‌بولاغ مردی ناسپاس و تفنگ سالار از افراد نزدیک به منصور خان و معاون دست راست منصور است که در نبود منصور کارها و امور را اداره می‌کند و در راست و ریز کردن کارها به منصور خان مشورت می‌دهد. جمعه‌بولاغ در داستان به لحاظ این‌که یکی از طرف‌های شرارت بوده و بالاترین سمت را نزد منصور خان داشته است. در داستان نامش بسامد نسبتاً بالایی دارد و در لیست پربسامدترین نام‌ها در رمان به حساب می‌آید. نام او به دو شکل «جمعه‌بولاغ» و «جمعه» در رمان حدود (۲۰۱) مرتبه تکرار شده است.

طبقه‌بندی شخصیت‌ها بر اساس جنسیت

افراد تشکیل دهنده هر جامعه‌ای به‌طور عموم از دو نوعی جنسیت (مرد و زن) است و ادبیات روایی، روایتی از زندگی این دو جنسیت در جامعه است و شخصیت‌های رمان از میان همین جامعه گزیده می‌شوند. در رمان «سرزمین جمیله» که رمانی است رئالیستی و تاریخی گونه، شخصیت‌های رمان نیز مطابق با واقعیت‌های جامعه برگزیده شده است. در این رمان شخصیت‌ها هم از جنس زن هستند و هم از جنس مرد. در این رمان شخصیت‌های غالب و حاضر در صحنه، شبیه به ساختار جامعه افغانستان به‌صورت عموم شخصیت‌های مردند. در رمان از یک زن افسانه‌ای به نام «جمیله» نام‌برده می‌شود که نام رمان نیز به وی پیوند داده شده است و از یک زن سرکش دیگر، به نام تهمینه یاد می‌شود که یکی از شخصیت‌های اصلی رمان نیز است؛ اما نظر به جنسیت و ساختار فرهنگی جامعه، جز در اوایل داستان، در ادامه‌ی داستان خویش را به دست تقدیر و مردان می‌سپارد. شخصیت‌های مرد داستان: پرویز، کمال خان، ارباب محسن، عثمان، ستارخان از جمله شخصیت‌های خوب و مثبت رمان هستند، اما شخصیت‌های چون منصور خان، بهادر، جبار، جمعه‌بولاغ، مصطفی، سلیمان، والی حکمت‌الله، فرمانده ناتو... شخصیت‌های شرور مردند.

طبقه‌بندی شخصیت‌ها بر اساس سن

در این‌گونه طبقه‌بندی شخصیت‌هایی داستان را بر اساس زیادی و کمی سنشان، یا پیری و جوانی‌شان مورد مطالعه قرار داده و طبقه‌بندی می‌کنند. شخصیت‌ها در رمان «سرزمین جمیله» ترکیبی از جوان و پیر است. سن و سال شخصیت‌های اصلی و فرعی رمان از پانزده‌سالگی شروع شده و تا به هشتاد یا نودسالگی می‌رسد. جوان‌ترین شخصیت داستان دو شخصیت اصلی «پرویز» و «تهمینه» اند که نظر به پاراگراف‌های اول داستان «پرویز» بیست و دو ساله است. «پرویز جوان بیست و دو ساله با جنه نحیف و لاغر، با موهای ژولیده و ریش نا تراشیده که زیبایی صورتش را کم می‌کرد - و تا حدی بد می‌نمایان - بر روی سنگی بزرگی پا گذاشت» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۱۰). تهمینه نیز پانزده یا شانزده ساله است ... دختر جان! تو دیگر بزرگ شدی، نام خدا شانزده ساله استی. پرویز سن تهمینه را هم فهمید و با خود گفت: این آهوی وحشی شانزده ساله است. وقتی شوهر دادنش است، اما کسی جرئت خواستگاری‌اش را خواهد داشت؟» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۶۵).

به لحاظ فکری گرچند پرویز را در طول داستان یکی از انسان‌های خردمند و باهوش عنوان کرده است، اما در قالب فکری همین پرویز هم یک نقیصه را در داستان وارد کرده است و آن این‌که پرویز یک انسان آگاه و کسی که سه سال پوهنتون طب خوانده است و حساسی از ازدواج زیر سن آگاهی دارد، وقتی معیار سن تهمینه‌ی نوجوان را می‌شنود با خود می‌گوید: «این آهوی وحشی شانزده ساله است. وقتی شوهر دادنش است، اما کسی جرئت خواستگاری‌اش را خواهد داشت؟» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۶۵)، یعنی راوی داستان با آن‌که نمی‌خواهد ساختار فکری راوی را در داستان مطرح کند، اما ناخواسته مطرح می‌شود که این بیان‌گر ساختار فکری راوی داستان و ساختار فکری جامعه افغانستان است.

شاید راوی داستان در این روایت، فاصله بین عمل و گفتار را در جامعه به محک کشیده است. گرچند این یک روایت ساده است، ولی همین یک روایت ساده در ادبیات داستانی که هر نکته را نویسنده سنجیده بیان می‌کند، قابل تحلیل و بررسی است. در این روایت می‌توان گفت ساختار فکری راوی داستان/ نویسنده چنین بوده است و یا می‌توان چنین پنداشت که نویسنده به خاطر ایجاد تنش واقعی جلوه دادن داستان که عوام جامعه به طور عموم چنان می‌پندارند که دختر وقتی پانزده یا شانزده ساله شد باید ازدواج کند. شخصیت‌های دیگر جوان در رمان مانند بهادر خان، عثمان، جبار و... هستند از این میان بهادر خان شخصیت شرور است و در زمان روایت داستان سی سال بیشتر ندارد و با جمعی از

جوان و نوجوان در کوه و صحرا منزل دارند و فقط شب‌ها برای سیر کردن شکم‌هایشان به قریه پایین می‌شوند و دوباره برمی‌گردند.

شخصیت‌هایی که بعد از دو شخصیت اصلی داستان بیشترین نقش را دارند از جمله شخصیت‌های پیر داستان هستند. ارباب محسن نظر به روایت داستان حدود هشتاد سال سن دارد و کاکا کمال حدود هفتاد سال و شخصیت پرماجرای داستان، منصور خان در زمان روایت داستان میان سال است و سنش حدود پنجاه سال است. در مجموع رمان «سرزمین جمیله» به لحاظ سن، روایت شخصیت‌های داستان از سنین نوجوانی تا پیری است و داستانی است نسبتاً جوان محور، زیرا شخصیت‌های اصلی رمان از طبقه جوان و نوجوان جامعه هستند و بازتاب‌دهنده مشکلات این طیف جامعه نیز این‌ها هستند.

شخصیت‌های ایستا و تپیک در داستان

شخصیت‌های ایستا در داستان عبارت از شخصیت‌هایی‌اند که در طول روایت داستان دچار تحول فکری و شخصیتی نشده و از ابتدا تا به آخر داستان زندگی‌شان یکسان باقی می‌ماند. «شخصیت‌های ایستا در رمان به شخصیت‌های گفته می‌شود که در طول داستان تغییر نکنند و اگر تغییری در آنان باشد بسیار اندک باشد یا به عبارت دیگر شخصیت ایستا در رمان عبارت از شخصیت‌هایی هستند که در پایان رمان همان باشد که در آغاز رمان بودند.» (میر صادقی، ۱۳۹۴، ص ۱۳۳) و شخصیت‌های این داستان همگی ایستایند، زیرا شخصیت‌های داستان اگر از ابتدا خوب‌اند تا پایان خوب باقی می‌مانند و اگر شخصیت منفی دارند تا پایان داستان به همان نقش منفی خویش باقی می‌ماند و اگر در ابتدای داستان شخصیت فقیر است تا پایان فقیر می‌ماند. به طور نمونه، پرویز از ابتدای داستان تا آخر داستان یک انسان منزوی و خجالتی است که بیشتر وقت‌ها به جایی وی کاکا کمال سخن می‌گوید و تصمیم می‌گیرد. این رمان چون یک رمان رئالیستی است، شخصیت‌های رمان به پدرسالاری باور دارند و از ابتدا تا به آخر داستان، تصمیمات بزرگ منطقه را بزرگان و زورمندان منطقه می‌گیرند که این‌گونه روایت، عین حقیقت روایت وضعیت جامعه حاکم در اکثر داستان‌های افغانستانی است.

به لحاظ تحول فکری در میانه‌ای داستان از فردی به نام «مصطفی» یادآوری می‌شود که کم‌کم گرایش تحول اندیشه‌ای در وی دیده می‌شود و «غرض نویسنده آن است که تمام زندگی با بخش عمده‌ای از آن را نزدیک به واقع یا چنانکه در ذهن نویسنده می‌گذرد نشان بدهد» (یاحقی، ۱۳۹۶، ص ۲۲۶) از این رو، نویسنده، گلیم تحول‌پذیری را بسیار زود برمی‌چیند و این شخصیت داستانش را از بین می‌برد. به هر حال، راوی داستان، خواسته است داستان را از خصوصیت رئالیستی‌ای آن جدا نکند واقعیت موجود در جامعه را با بیان خیالی تصویر نماید، چون واقعیت جامعه همین است که عموماً به پویایی

شخصیتی نمی‌رسند و اگر گاهی رگ و ریشه‌پویایی در تفکرشان دیده می‌شوند به صورت اتفاقی بوده و اصلیت شخصیتی شخصیت‌های این جامعه همان ایستا بودن و تحول ناپذیر بودن شخصیت است. شخصیت‌های تپیک در داستان، واقعیت‌های جامعه را همان‌گونه که است بیان می‌دارند و در داستان نمایندگی از یک طیف مشخص جامعه می‌کنند. در رمان «سرزمین جمیله» عموماً با شخصیت‌های تپیک روبه‌رو هستیم چون تحول فکری، تحول فردی و اجتماعی در طول داستان دیده نمی‌شود و تمامی شخصیت‌های داستان از روی مجبوریت زندگی می‌گذرانند.

حقیقت‌مانندی یا رئالیسم داستان

حقیقت در «سرزمین جمیله» به اندازه کتب تاریخی یا زندگی‌نامه‌ها است، چون بخشی از شخصیت‌های رمان گرفته شده از افراد تاریخی و حقیقی جامعه افغانستان است. نویسنده آن قدر وارد دنیای شخصیت‌ها شده که می‌شود گفت وارد حوزه داستان تاریخی شده است (ایلین ماری، ۱۳۹۸). حقیقت‌مانندی در داستان یا رمان را جمال میرصادقی در عناصر رمان آورده و گفته است که: «کیفیتی که در عمل داستانی و شخصیت‌ها اثری به وجود می‌آورد و احتمال ساختن قابل قبول از واقعیت را در نزد خواننده به وجود می‌آورد را حقیقت‌مانندی می‌گوید؛ اما این که این حقیقت‌مانندی به چه اندازه‌ی باشد تا به آن حقیقت‌مانند بگوییم حد معینی ندارد.» (میرصادقی، ۱۳۹۴، ص ۱۹۳). حقیقت‌مانندی به اندازه مفاهیم در دنیای ادبیات متنوع و متفاوت است و در ادبیات داستانی، هر نویسنده به اندازه فهم و درک خود از واقعیت و میزان رئالیستی بودن داستان از روایت‌های واقعی در داستان استفاده می‌کند (خوش‌چهره و سیرجانی، ۱۳۹۲، ص ۶۶). در رمان «سرزمین جمیله» یکی از واقعیت‌هایی که به خوبی بازتاب یافته است، اشک تمساح گونه سیاست‌مداران دولت است که نمونه این گونه اشک ریختن‌ها را در داستان می‌خوانیم:

«...منصور به مسجد رفت و پتو از سر بهادر کنار زد. لحظه‌های به گردن بریده‌ی او نگاه کرد و سپس اشک ریخت و حق زنان گفت:

رفیقم بود. مرد بود، بهادر بود... دست برادری داده بودیم... دست دوستی داده بودیم... با شنیدن نامش کوه می‌لرزید... شیر می‌گریخت... چه شجاعتی داشت! حیف شد. بهادر جوان مرگ کردند... ارمان به دلت ماند... اما تو نگران نباش! من انتقامت را گرفتم. دست کسی که سرت را برید، بریدم. مغز کسی را که تیر به سینه‌ات خالی کرده داغان کردم... نام این قاتل کثیف مصطفی است و از هرات است. خارجی‌ها برایش پنج هزار دالر داده بودند که سر بهادر را بیاورد و این جانور لعنتی رفت و سر او را آورد. این خدا نا ترس، بهادر بی خبر

را ناجوانمردانه کشت تا ارباب‌هایش را راضی کرده باشد و خود به چند قرانی رسیده باشد؛ اما بی‌خبر از آن بود که بهادر بی‌کس نیست، بی‌رفیق و بی‌یار نیست. بی‌خبر از آن بود که منصور نمی‌گذارد خون رفیقش بخُسبد. نارسیده به خارجی‌ها به دام افتاد. همراه با ثبوت گرفتم او را...» (هروی، ۱۴۰۲، ص. ۲۳۵).

درست است روایت بالا عین واقعیت نیست و اگر عین واقعیت را یک ادیب و هنرمند در هنرش بگنجاند، آن اثر ارزش هنری خود را از دست می‌دهد و به یک شیء طبیعی بدل می‌شود. در نوشتن ادبی وقتی نویسنده به عین آنچه رخ داده است بپردازد، تبدیل می‌شود به واقعه‌نویسی یا تاریخ‌نگاری، بنابراین نویسنده در روایت داستان هیچ‌وقت اصل واقعیت را بیان نمی‌کند و می‌خواهد سوژه را پروبال بدهد و واقعه را هنری سازد، اما هیچ‌گاه رئالیستی بودنش را فراموش نکند و نزدیک به واقعیت بنویسد، چنان‌که میر صادقی گفته است: «در داستان حوادث آن‌گونه اتفاق نمی‌افتد که در زندگی واقعی اتفاق می‌افتد، بلکه داستان یکسری حوادث را که نزدیک به زندگی واقعی است برای ما به تصویر می‌کشد. چون جهان داستان، منطق خاصی خود را دارد که از منطق جهان واقعی متمایز است. داستان هرگز زندگی واقعی را عیناً تصویر نمی‌کند؛ بلکه برگزیده‌ی وقایع را همان‌طور که در ذهن نویسنده پرداخت و بازآفرینی می‌شود؛ بازآفرینی می‌کند و همین بازآفرینی دوباره حوادث در ذهن نویسنده باعث به وجود آمدن داستان می‌شود» (میر صادقی، ۱۳۹۴، ص. ۲۰۰).

شخصیت‌پردازی از راه ظاهر

در این رمان به عنصری که بیشتر توجه شده است ظاهر شخصیت‌های داستان است. راوی داستان دانه به دانه شخصیت‌هایش را با همه خصوصیت‌های ظاهری‌اش به معرفی می‌گیرد و شخصیت‌ها را مناسب با مقامشان با ظواهر متفاوت معرفی می‌کند و ازجمله در مورد معرفی پرویز در یک پاراگراف کوتاه چنین می‌نویسد: «پرویز جوان بیست‌ودو ساله با جثه‌ی نحیف و لاغر، با موهای ژولیده و ریش نا تراشیده که زیبایی صورتش را کم می‌کرد و تا حدی بد می‌نمایان‌بر روی سنگی بزرگی پا گذاشت که در کنار رود تن از آب بیرون کرده بود و نیمه بیشترش را بالاتر از سطح رودخانه به باد و باران سپرده بود». (هروی، ۱۴۰۲، ص. ۱۰). در ادامه هر شخصیت را نظر به نیاز بیان واقعیت‌ها به معرفی گرفته است و دقیقاً عین واقعیت‌های جامعه را گفته است.

رمان سرزمین جمیله بیشتر از آن‌که یک روایت ادبی باشد روایت واقعی است، زیرا راوی به روایت واقع‌گونه و به‌طور نسبی تاریخی سرزمین غور گذشته و امروز پرداخته است و مقایسه‌گونه به روایت داستان پرداخته است و گفتگوها را ماهرانه چیده است و خواننده فکر می‌کند که «در این رمان آدم‌های

مختلف دارند حرف می‌زنند» (عبداللہی، ۱۳۹۴، ص. ۲۷۳) و این حرف‌زدن‌ها نشان‌دهندهٔ شخصیت‌های داستان است و «گفتگوی خوب به نحوی بی‌نظیر هویت شخصیت‌ها را، چه به لحاظ فکری و چه به لحاظ عاطفی نشان می‌دهد» (کِرسی، ۱۳۹۸، ص. ۱۱۰).

شخصیت‌پردازی از راه نام

چنانچه در مبحث معرفی نام و عناوین شخصیت‌ها گذشت، در رمان «سرزمین جمیل» طرح داستان عالی است و «طرح داستان روح تراژدی و نیز روح بعضی از رمان است، اشخاص داستان نیز اهمیت دارند، اما اهمیت آن‌ها به سبب آن است که عاملی مسبب در طرح داستان‌اند» (دیچز، ۱۳۸۸، ص. ۶۴) که در این رمان، اسامی شخصیت‌های داستان متناسب با پروتوتایپ داستان یا مکان انتخاب شده و راوی از این منظر به نام‌گذاری دقیق و مناسب جامعهٔ حاکم پرداخته است. اسامی، تهمینه، پرویز، منصور خان، بهادر خان، دلاور شاعر، جبار، عثمان، کمال خان، محسن خان، سلیمان، مصطفی و... در داستان استفاده شده است که این نوع نام‌گذاری‌ها بیان‌کنندهٔ واقعی بودن داستان در سرزمینی به نام افغانستان است.

شخصیت‌پردازی از راه محیط

محیط یا محل زندگی انسان، قطعاً به وجود آورنده‌ی شخصیت او است. در رمان‌های رئالیستیک راوی رمان کوشش دارد تا محیط رمان را به گونه‌ی انتخاب‌کنندهٔ روایت رمان را بیشتر نماید. در رمان «سرزمین جمیل» راوی محیط و سرزمین‌هایی را برای پرورش شخصیت‌های رمان انتخاب کرده است که در سرزمینی روایت رمان وجود دارد و خیالی وهمی نیست. «غور، نیمروز، هرات، فیروزکوه و...» جاهایی که در رمان آمده است در سرزمین افغانستان سرزمین‌های تاریخی و حقیقی است که مخاطب را وامی‌دارد در عمق رمان برود و به وقایعی موجود در این سرزمین پی ببرد.

تقابل خیر و شر در داستان

در هر داستانی طبعاً یک تقابل و تنش وجود دارد، اما گونهٔ چیدن شخصیت‌ها بر اساس تنش یکی از برجستگی رمان «سرزمین جمیل» است. داستان طوری طراحی شده و شخصیت‌های داستان قسمی چیده شده است که هر شخصیتی که نقش مثبت در داستان دارد در مقابل وی شخصیت منفی وجود دارد. شخصیت اصلی و مثبت رمان «پرویز» است و در مقابل «منصور» که ضدقهرمان است قرار دارد. در روایت دوستی کمال خان و کاکای پرویز و روایت دوستی منصور خان و بهادر که یک‌طرف اهل منطق و شعور است و طرف دیگر اهل تفنگ و قدرت، روایت تضاد گونه از این دو دوستی روایت

می‌شود. در یک طرف منصور و بهادر را داریم که منصور به خاطر حفظ جایگاهش قصد جان دوست و برادرخوانده‌اش را می‌کند و او را از بین می‌برد و طرف دیگر کمال خان و حشمت خان کاکای پرویز است که به خاطر حفظ انسانیت و دوستی‌شان تا پای جان کنار پرویز می‌ایستند و با استبداد منصور مقابله می‌کنند.

در داستان اگر ارباب محسن را داریم با آن‌همه نجابت و دوستی، در مقابل وی جمعه‌بولاغ قد علم کرده و در هیچ ردالتی نیست که کم بیاورد و انسانیت خویش را برای منصب نداشته‌اش فدا کرده است. ارباب محسن برای حفظ آبرو و عزت منطقه حاضر است تمامی داروندارش را بدهد و یک‌ذره آسیبی به مردم و شئونشان وارد نشود.

فشرده کلام این‌که وقتی روایت تقابل خیر و شر در داستان را به دقت مطالعه کنیم، دقیقاً همه شخصیت‌های داستان به اندازه اهمیت‌شان، در مقابل ضد شخصیت هم دارند که در نتیجه خیر بر شر پیروز می‌گردد.

بحث و مناقشه

هدف این تحقیق که آشنایی با شخصیت‌های رمان سرزمین جمیله، نحوه شخصیت‌پردازی در رمان و شناختن شخصیت‌ها و رفتار آن‌ها در مناسبت‌های اجتماعی و فرهنگی بود، شخصیت‌ها طبقه‌بندی گردید و در این طبقه‌بندی شخصیت‌ها، از نظر ایستاد بودن و تپیک بودن، از نظر سن و از نظر جنسیت و همچنان شخصیت‌ها از راه ظاهر، از راه نام و از راه محیط مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. به صوت نمونه وقتی در داستان می‌خوانیم که: «پرویز جوان بیست و دو ساله با جثه نحیف و لاغر، با موهای ژولیده و ریش نا تراشیده که زیبایی صورتش را کم می‌کرد - و تا حدی بد می‌نمایان‌بر روی سنگی بزرگی پا گذاشت» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۱۰) یا «این آهوی وحشی شانزده ساله است. وقتی شوهر دادنش است، اما کسی جرئت خواستگاری‌اش را خواهد داشت؟» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۶۵) که در این نمونه‌ها «پرویز» و «تهمینه» از یک سو شخصیت‌های تپیک هستند چون هر کدام از قشری نمایندگی می‌کند و سن هر دویش نیز مشخص است؛ یکی جوان بیست و دو ساله و دیگری نوجوان شانزده ساله؛ یکی مرد و دیگری زن و از سوی دیگر ظاهر هر دو وصف شده است؛ یکی با ریش نا تراشیده و موی ژولیده و دیگری تر و تازه مثل آهوی وحشی.

شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان «سرزمین جمیله» بیشتر با رویکرد کلاسیک صورت گرفته؛ اما نگاه محتوایی رمان، انسان را به‌سوی مدرنیته شدن جهان درونی رمان رهنمون می‌کند که با توجه نحوه شخصیت‌پردازی این امر قابل تشخیص و تبیین است.

در این رمان با اسامی روبه‌رو می‌شویم که دقیقاً بازتاب‌دهنده پی‌رنگ داستان و جامعه حاکم در داستان است؛ شخصیت‌های اصلی چون: تهمینه، پرویز، کمال خان، منصور خان، بهادر، جمعه‌بولاغ و... و شخصیت‌های فرعی چون: مصطفی، سلیمان و... هرکدام دقیقاً بیان‌کننده فرهنگ، سنت و باورهای حاکم در جامعه است. علاوه بر شخصیت‌های اصلی، شخصیت‌های فرعی نیز در داستان نقش دارند. به‌طور نمونه در متن می‌خوانیم که: «بهادر سی سال عمر داشت، مرد لاغراندازی بود. دست و پایی دراز و استخوانی داشت. بینی‌اش دراز بود و چشم‌های ریز و فرورفته‌ی داشت. لب‌هایش هم خشک و ترک‌خورده بودند و بروت‌های کم‌پشت و نازکی داشت. کلاه پکلی بر سر گذاشته بود که از زیر آن موهای سیاه و درازش تاب‌خورده به‌گردن ریخته بودند و جمپر ابلق نظامی بالای پیراهن تنبان کرمی‌اش پوشیده بود. رنگ سیاه صورتش هم نشانه‌ی کوه‌گردی‌اش در زیر آفتاب بود» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۱۴۶).

شغل شخصیت اصلی داستان بر اساس نیاز جامعه و ادبیات رئالیستِ سروی بیماری مشخص شده است که در میانه داستان، جهل حاکم مسیر شغلی شخصیت داستان را نیز تغییر می‌دهد؛ به صورت نمونه، چنانچه در داستان می‌خوانیم «از پوهنتون تاجیل گرفتم و با چند نوجوان دیگر، خواستم برای کار کردن به ایران بروم، اما در سرحد، مرزبانان ایرانی به‌سوی ما شلیک کردند و چند نفر از همراهانم را کشتند. دوباره به زرنج برگشتم. چند روزی آنجا ماندم. بعد کسی برایم مشورت داد که به آگهی یک مؤسسه برخوردیم که شخصی را با تعلیمات ابتدایی طبی برای کار در فیروزکوه نیاز داشتند. رفتم و درخواست دادم. آن‌ها با من مصاحبه کردند و گفتند که کار در فیروزکوه سخت است و از همین رو باوجود معاش خوب چند ماه می‌شود که کسی برای این کار حاضر نشده است. به کاکایم تلفون کردم و قضیه را شرح دادم» (هروی، ۱۴۰۲، ص ۱۳).

در رمان «سرزمین جمیله» یکی از واقعیت‌هایی که به‌خوبی بازتاب یافته است، اشک تمساح‌گونه سیاست‌مداران دولت است که هم به مردم ستم می‌کنند و هم همنوایی.

در داستان دونیروی خیر و شر در تقابل هم قرار دارند که در نتیجه خیر بر شر پیروز می‌گردد و قهرمان داستان یعنی پرویز همه مشکلات و گرفتاری‌ها را از سر راهش برمی‌دارد و به هدفش می‌رسد.

چنانکه در پیشینه این تحقیق گفته شد تا به حال به صورت مشخص کسی پیرامون موضوع ما یعنی «شخصیت‌پردازی در رمان سرزمین جمیله» نپرداخته است؛ لذا این تحقیق بکر و تازه است، اما مقاله‌هایی که به عنوان پیشینه از آن‌ها یاد شد در کلیت موضوع یعنی «شخصیت و شخصیت‌پردازی» - در داستان‌ها و رمان‌های دیگر پرداخته بودند- شریک می‌نمود که عنوان‌ها مشخص است و از این جهت وجوه اشتراک و افتراق ندارد تا توضیح داده شود.

نتیجه‌گیری

در ادبیات داستانی شخصیت اساس داستان شمرده می‌شود و بدون شخصیت، اعمال و رفتار شخصیت، گپ‌وگفت شخصیت و کشمکش‌های شخصیت، داستان جریان پیدا نمی‌کند؛ حالا این شخصیت داستانی انسان باشد، حیوان باشد، ربات باشد، گیاه باشد و یا هر چیزی ممکن دیگر که به عنوان شخصیت در داستان نقش بازی می‌کند.

رمان «سرزمین جمیله» اثر سیامک هروی یکی از جذاب‌ترین رمان‌های آقای هروی است. در این داستان شخصیت از زاویه‌های گوناگون بررسی، دسته‌بندی و تحلیل شده است از قبیل شخصیت‌های اصلی و شخصیت‌های فرعی، از لحاظ پویایی، شخصیت‌های پویا و شخصیت‌های ایستا و از لحاظ نوع شخصیت‌پردازی، شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم، به لحاظ جنسیت، مرد و زن و به لحاظ سن که نظر به اهداف تحقیق این یافته‌ها از آن به دست آمده است:

۱. وابسته به مکتب کلاسیک است.

۲. سرزمین جمیله شخصیت‌های ایستا و تپیک دارد.

۳. شخصیت‌های اصلی یا قهرمان پرویز و تهمنه هستند و شخصیت‌های فرعی مثبت داستان عبارت‌اند از: کمال خان، ارباب محسن، عثمان، ستارخان و شخصیت‌های منفی داستان عبارت‌اند از: منصور خان، بهادر، جبار، جمعه‌بولاغ، مصطفی، سلیمان، والی حکمت‌الله، فرمانده ناتو... .

۴. راوی، شخصیت‌های داستان را طوری طراحی کرده که از ابتدا تا آخر داستان یکسان باقی می‌ماند و به لحاظ رفتار و اعمال تغییراتی در آن‌ها ایجاد نمی‌گردد و خلق و خویشان عوض نمی‌شود. حتی مکان زندگی شخصیت‌ها تغییر نمی‌کند.

۵. ابتدای نقل داستان از روستای کمرسبز فیروزکوه در ولایت غور از یک جای‌خانه آغاز می‌شود و آخرش نیز در همان جای‌خانه به پایان می‌رسد.

۶. جنسیت غالب در داستان جنسیت مردانه است و شخصیت‌های زنانه در داستان فقط برای ایجاد تنش میان جنسیت‌های مردانه آمده‌اند.

۷. سن غالب در رمان نداریم و اگر عموم شخصیت‌ها را در نظر بگیریم از سنین ۱۶ سالگی آغاز می‌شود و تا هفتاد و هشتاد سال ادامه پیدا می‌کند.

۸. در طول داستان دنیروی خیر و شر به‌طور خیلی شدید مقابل هم قرار دارد و کشمکش‌های جدی تا مرز نابودی را نشان می‌دهد که در آخر خیر پیروز می‌گردد.

سهم نویسندگان

در این تحقیق، طرح، عنوان، ترتیب و تنظیم، بازنگری و اصلاحات را نویسنده‌ی اول انجام داده است و نویسندگان دوم و سوم مواد را جمع‌آوری و تحلیل و تجزیه کرده‌اند.

تضاد منافع

نویسندگان این مقاله هیچ‌گونه تضاد منافع ندارند و نخواهند داشت.

منابع

- آدام، ژ. (۱۴۰۲). تحلیل انواع داستان (رمان، درام، فیلم‌نامه)، مترجمان: آذین حسین زاده و کتایون سپهر راد، چاپ چهارم، تهران: نشر ایلین ماری، آ. (۱۳۹۸). خلق شخصیت‌هایی که بچه‌ها دوست دارند، ترجمه فیهیمه محمد سمسار، چاپ سوم، تهران: انتشارات سوره مهر.
- بیشاب، ل. (۱۳۹۶). درس‌های درباره داستان‌نویسی، ترجمه محسن سلیمانی، چاپ پنجم، تهران: سوره مهر.
- جیمز اسکات، ب. (۱۴۰۲). فوت‌وفن بازنگری ویرایش رمان، ترجمه شهرام اقبال زاده، چاپ دوم، تهران: انتشارات سوره مهر.
- جیمز اسکات، ب. (۱۴۰۱). طرح و ساختار رمان، ترجمه محسن سلیمانی، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.
- دقیقیان، ش. (۱۴۰۰). شخصیت‌پردازی در ادبیات رمانی، تهران: انتشارات مروارید.
- دیچیز، د. (۱۳۸۸). شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمدتقی (امیر) صدقیان و دکتر غلام‌حسین یوسفی، چاپ ششم، تهران: علمی.
- شمیسا، س. (۱۳۸۷). انواع ادبی، چاپ سوم (ویرایش چهارم)، تهران: نشر میترا.
- عبداللهی، ع. (۱۳۹۴). گفتگوهای علی عبداللهی با شاعران و نویسندگان ایران و جهان، تهران: کتاب کوله‌پشتی.
- کرس، ن. (۱۳۹۸). شخصیت‌پردازی پویا، ترجمه: حسن هاشمی مینابادی، تهران: انتشارات سوره مهر.
- کرول، و. (۱۴۰۲). همه چیز درباره نویسندگی خلاق، ترجمه مهدی غبرایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سوره مهر.
- کمپتون، گ. (۱۴۰۱). گفت‌وگو نویسی، ترجمه فیهیمه محمد سمساری، چاپ سوم، تهران: انتشارات سوره مهر.
- میر صادقی، ج. (۱۳۹۴). ادبیات رمانی، تهران: نشر سخن.
- میر صادقی، ج. (۱۳۹۴). عناصر رمان، تهران: نشر سخن.
- هروی، س. (۱۴۰۲). سرزمین جمیله، کابل: انتشارات امیری.
- یاحقی، ج. (۱۳۹۶). جویبار لحظه‌ها (ادبیات معاصر فارسی)، چاپ شانزدهم، تهران: جامی.
- اسدالله زاده، ب. و ابراهیم تبار، ا. (۱۳۹۲). شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان ملکوت، نشریه مطالعات نقد ادبی (تحقیق ادبی)، دوره ۱، شماره ۳۱، صص. ۱۹۹-۱۴۴. [لینک](#)
- خواججه‌پور، ف. و علامی، ذ. (۱۳۹۲). «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان نخل‌ها و آدم‌ها»، *مجله فنون ادبی*، سال پنجم، دوره ۵، شماره‌ی، شماره پیاپی ۲، صص. ۱۰۹-۱۲۲. [لینک](#)
- خوش‌چهره، ا. و سیرجانی، س. (۱۳۹۲). «عناصر رمان در عشق سال‌های جنگ»، *ادبیات پارسی معاصر*، تحقیق‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۳، شماره پیاپی ۴، صص. ۵۹-۷۲. [لینک](#)
- شعبانی، ب. (۱۳۹۵). «شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان عقیل»، *عقیل*، پوهنتون گیلان، صص. ۱۱۳۲-۱۱۵۳. [لینک](#)
- عبیدی نیا، م. و میلان، ع. (۱۳۹۱). «شخصیت و شخصیت‌پردازی در حدیقه‌ی سنایی»، *نشریه‌ی تحقیق‌های ادب عرفانی آگوه‌رگنیا*، دوره ۲، شماره ۲، پیاپی (۲۲)، صص. ۱۹۵-۲۱۶. [لینک](#)
- فروزنده، م. (۱۳۸۸). «نقد و تحلیل عناصر رمان در گزیده‌ای از رمان‌های کودکان»، *ادب پژوهی*، دوره ۳، شماره پیاپی ۹، صص. ۱۵۱-۱۷۱. [لینک](#)
- کرد کلائی، ح. و صفائی، ا. (بی‌تا). «بررسی شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان یک شهر احمد محمود»، <https://www.sid.ir>
- نوروزی، ز. و همکاران. (۱۳۹۳). «تحلیل جامعه‌شناختی شخصیت در رمان بادبادک‌باز»، *متن پژوهی/ادبی*، دوره ۱۸، شماره ۶۰، صص. ۱۴۴-۱۷۳. [لینک](#)